بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 6 دی 1395.

در بحث قبلی ما عرض می کردیم که عمد صبی و مجنون حکم خطا را دارد. این سؤال این بود که ما در باب خطا قائل شدیم که خطا بزرگ ها، قتل خطایی سبب می شود که شخص از دیه محروم می شود. ولی از غیر دیه محروم نمی شود. به چه بیان در مورد صبی و مجنون محرومیت از دیه را می خواهیم اثبات کنیم. در مورد بزرگتر ها مثلا قبلا بحثش را کردیم که جمع بین ادله اقتضا می کند که در قتل خطایی، حرمان از دیه وجود داشته باشد در مورد بزرگتر ها. در مورد صبی و مجنون به چه دلیل؟ از اینکه از غیر دیه محروم نیستند بحثی نیست. از اینکه از دیه محرومند مورد بحث است. اگر ما به حدیث عمد الصبی و خطأه واحد چیز می کردیم که معنایش این بود که عمد و صبیان به منزله خطای بزرگتر ها است. هر حکمی که خطای بزرگتر ها را دارد در عمد هم می آید. خب اگر آن را ما قائل بودیم، ممکن بود بگوییم که از همان روایت استفاده می شود که عمد الصبی، حکم خطای بزرگتر ها را دارد و در خطای بزرگتر ها حرمان از دیه وجود دارد بنابراین در عمد صبیان و مجانین هم حرمان از دیه وجود دارد. ما که آن را نپذیرفتیم و گفتیم که آن مربوط به خصوص نفی قصاص و نفی دیه در مال و اثبات دیه بر عاقله و اینها است. اما در مورد ممنوعیت از ارث و اینها کاری ندارد. بنابراین وجهش چیست که شما می گویید که از دیه، صبی و مجنون محروم هستند. پاسخ مطلب این است که ببینید من حالا وارد تفصیل آن بحث نمی شوم، آن نکاتی که ما در مورد بزرگتر ها برای اثبات حرمان قاتل خطا از دیه ذکر می کردیم، آن نکات در مورد صبی هم می شود پیاده کرد. همان نحوه استدلال با یک مقداری تفاوت در تعبیر می شود آنها را پیاده کرد. من بعضی از آنها را که چیز هست ذکر می کنیم بقیه اش را بحث هایی را که سابق ذکر کردیم مراجعه کنید نحوه تطبیقش شاید روشن باشد. ما یک بحثی آنجا مطرح می کردیم که اصلا چرا قاتل خطا از دیه محروم است؟ ما می گفتیم که دو دسته روایات داریم. یک دسته گفته است که القاتل لا یرث من الدیه. یک دسته دیگر داشته ایم می گفت القاتل خطأ یرث. که نسبت اینها عموم و خصوص من وجه هستند. القاتل لا یرث من الدیه اعم از این است که قاتل خطایی باشد، شبه عمد باشد یا عمد باشد. از این جهت این روایت تعمیم دارد. از آن طرف هم القاتل خطأ یرث، تعمیم دارد از این جهت که هم یرث من الدیه و هم من غیر الدیه. پس هر کدام از یک جهت تعمیم دارند. در ارث از دیه قاتل خطا مجمعشان است. آن روایتی که می گوید القاتل لا یرث من الدیه، می گوید که ارث نمی برد. آن دلیلی که می گوید القاتل خطأ یرث، می گوید که از دیه ارث می برد. بحث این است که در این مجمع ما باید چه کار کنیم. ما عرض می کردیم که ظهور القاتل لا یرث من الدیه، در شمول نسبت به قتل خطا اظهر هست از ظهور دلیل القاتل خطأ یرث. آن شمولش نسبت به دیه انقدر قوی نیست و بنابراین ما مجمع را باید بدهیم به القاتل لا یرث من الدیه. نتیجه اش این می شود که قاتل چه خطایی باشد چه عمدی باشد چه شبه عمد باشد از دیه ارث نمی برد. این حاصل بحثی بود که ما سابق کردیم و وجه اظهریتش را مفصل آنجا توضیح دادیم با تقریبات مختلفی که آنجا کردیم.

سؤال:

پاسخ: نیازی نیست به آن بحث. عیب ندارد یک تکه اش را بگویم چون در بحث آینده ما دخالت دارد. اصلا اینکه شخص دیه را چه کسی باید ارث ببرد، دیه جزو ما ترک هست، اینکه دیه جزو ما ترک بودنش نیاز به یک قرینه خارجیه دارد. حالا ما می رسیم در بحث آینده شاید امروز هم به آن بپردازیم، اصلا شمول ادله ارث نسبت به دیه، ذاتا قوی نیست. نیاز به قرینه خارجیه دارد. چون ارث در مورد ما ترک است و دیه ما ترک نیست. این توضیحی دارد که امروز بیشتر در موردش صحبت می کنیم. یکی از نکاتش این بحث است. به خلاف آنجا که القاتل لا یرث من الدیه. القاتل لا یرث من الدیه، فرد روشنش جایی است که ابتدائا و اولا بالذات دیه واجب شود. قتل عمد، دیه اولا و بالذات نیست. بالمصالحه و به قبول دیه، دیه به گردن می آید. فرد روشن القاتل لا یرث من الدیه، جایی است که دیه وظیفه اولیه باشد. اما جایی که یک وظیفه ثانویه، این را هم باز در روایات قضیه می آییم این بحث را، که اصلا این خودش مورد بحث است که آیا این که می گوییم دیه ارث برده می شود، قتل عمد را هم شامل می شود یا خیر. هر دو جهتش در بحث آینده به آن می پردازیم روایات دارد و توضیح هم در موردش می دهیم. پس بنابراین بحث این بود که چون ادله ای که گفته است القاتل لا یرث من الدیه، شمولش قوی تر بود نسبت به قتل خطأ ما این را تخصیص نمی زنیم آن روایت دیگر را تخصیص می زنیم. اگر ما در این نسبت سنجی ها روایتی که گفته بوده است القاتل خطأ یرث، آن را مخصص قرار داده بودیم، نتیجه اش چه می شد؟ نتیجه اش این بود که القاتل لا یرث من الدیه اختصاص به قاتل عمد پیدا می کرد. و همان نکته ای هک ما عرض کردم که اگر حرمان از ارث اختصاص به عمد پیدا کرد، این مربوط به بزرگتر ها است. مربوط به بچه ها نمی شود. توضیح دادیم که ادله رفع قلم از صبیان را می گیرد. یک چیزی در پرانتز من اینجا عرض می کنم، دیروز یکی از رفقا می گفت که ادله رفع قلم از صبیان و اینها چرا نگوییم مخصوص عقوبت اخروی است؟ من یادم رفت این نکته را بگویم. اصلا موردش عقوبت دنیوی است. مورد آنها رفع حد از مجنونه است. عمده روایاتی که وارد شده است روایاتی است که عمد می خواست آن مجنونه را حد زند و حضرت امیر جلوی او را گرفت و گفت أما علمت ان القلم یرفع عن ثلاثه، امثال اینها، هذه مجنونه آل فلان، امثال اینها، عمده روایاتی که در بحث چیز هست، موضوعش این است. اینکه

سؤال: آن نمی خواهد به این جهت بگوید که چون موضوع حد قطعا سیئه اخروی است

پاسخ: نه سیئه اخروی نیست. سیئه اخروی دنیوی نداریم. اگر این را می گویید، سیئه موضوع هست هم بر عقوبت اخروی و هم عقوبت دنیوی. اگر این است ما نحن فیه هم همین است. این را فعلا چیز نکنید، بحث ما این است که ممنوع از ارث یک عقوبت دنیوی سیئه است. این را ما فعلا در این بحث نیستیم. بحثش را کردیم. ممنوعیت از ارث، عقوبت دنیوی سیئه است. این را گفته است که اصلا کلمه عمد، آن بحث هایی که می کردیم برای بیان صغری آن بود. بنابراین اگر ما در ما نحن فیه این جوری مشی می کردیم که روایتی که گفته بوده است القاتل خطأ یرث را، آن را مقدم کرده بودیم، این روایتی که مربوط به دیه بود می شد مربوط به دیه عمد. دیه عمد که می شد قتل عمد می شد. قتل عمد که می شد حتما مال بزرگتر ها بود. ولی ما این جور مشی نکردیم. ما برعکس گفتیم. گفتیم که این القاتل خطأ تخصیص می خورد. و این روایتی که القاتل لا یرث من الدیه هم قتل عمد را می گیرد و هم قتل خطا را می گیرد. اینکه تعمیم پیدا کرد دیگر مربوط به مؤاخذه نیست. چون هم خطا و عمد و همه اینها را شامل می شود. این می تواند به خاطر همان نکته ای که قبلا هم عرض کردیم اصلا اینکه یک نفری بخواهد یک نفر را بکشد، یک دیه ای ثابت شود و دوباره به جیب خودش برگردد، خودش یک استغراب عقلایی دارد. با توضیحاتی که قبلا در موردش مفصل دادیم. خود این لازم نیست که حتما جنبه مؤاخذه و جرم و جریمه و امثال اینها باشد. کأنه از یک جیب بگیریم و به جیب دیگر شخص وارد کردن است. خود همین خیلی روشن نیست عقلائا که دیه را از طرف بگیریم و بعد به خودش یا فامیلش دادن خلاف ارتکاز عقلایی است. پس اصلا به بحث مؤاخذه و اینها ربطی ندارد. پس بنابراین روایتی که گفته است القاتل لا یرث من الدیه، بچه را هم شامل می شود. البته ممکن است در بعضی از روایاتش، یک تعبیر رجلی چیزی وارد شده باشد امثال اینها حالا آن را اگر به فرض هم القاتل خطأ به خاطر بعضی از روایاتی که تعبیراتش رجل وارد شده است بگوییم صبی را شامل نمی شود حالا مجنون را شامل می شود ولی بگوییم که صبی را شامل نمی شود، بعضی روایت هایش لحن هایش جوری است که شمولش نسبت به صبی مشکل است. اگر آن هم نگوییم، عمومات لا میراث لقاتلٍ، نسبت به غیر دیه ما قتل خطا از تحتش خارج است. اما نسبت به دیه، مطلقا شاملش می شود. از لا میراث لقاتلٍ استفاده می شود که قتل خطا مطلقا، چه از صبی باشد چه غیر صبی باشد، اطلاق آن قضیه می گیرد آن را. بنابراین یا ما به اطلاق این روایت خاصه ای که گفته است که الدیه لا یرث القاتل تمسک می کنیم نسبت به صبی و مجنون یا نسبت به آن لا میراث للقاتل. لا میراث للقاتل نسبت به بحث دیه اش را نمی توانیم بگوییم از باب مؤاخذه و امثال اینها است که ادله رفع القلم را تخصیص بزند. نتیجه اش می شود همان بحثی که گفتیم.

سؤال:

پاسخ: نه! قاتل عمد نیست. قاتل عمد در بزرگتر ها به علاوه قاتل خطا یا چیز، آنهایی که منظور آن هست به خاطر مقیدات بود دیگر. هر مقدار که مقید آن را تقیید کرده باشد. آن گفته است که،

آن روایت در مورد بزرگتر گفته است. گفته است که در بزرگتر بین عمد و خطا تفصیل است. پس قاتل خطایی که بزرگتر ها باشند، آن از تحت دلیل لا میراث للقاتل خارج است. اما از تحت دلیل لا میراث للقاتل، قاتل عمدی و خطایی که بچه باشد نسبت به ما ادای دیه آن هم خارج است. آن با همان بیاناتی که قبلا گذشت. اما نسبت به خصوص دیه دلیل نداریم که از تحت آن خارج شده باشد. آ« اطلاقات لا میراث للقاتل تمسک می کنیم. فرض این است که اصلا این روایات در مورد بزرگتر ها دارند صحبت می کنند.

سؤال:

پاسخ: آن را که گفتیم مربوط به این بحث نیست. دیات نه خصوص بحث اینکه چه کسی دیه بر گردنش است اما اینکه چه کسی دیه را به ارث می برد به آن کار ندارد.

سؤال:

پاسخ: نفهمیدم یعنی چی؟ یعنی این دیه را اصلا جدا تقسیم می کنند ما بقی ارث را هم جدا تقسیم می کنند. دیه را موقعی که می خواهند تقسیم کنند فرض می کنند که بچه جزو ورثه نیست. دو جور مختلف. دیه را که می خواهند تقسیم کنند، کأنه قاتل وارث نیست.

سؤال:

پاسخ: توجه کنید بحث این است به هر حال نحوه تقسیمی که هست، دیه را که می خواهند تقسیم کنند فرض می کنند که اصلا بچه ندارد. دیه را یا از بچه می گیرند یا از عاقله اش می گیرند یک بحث دیگر است. از هر کسی که می گیرند دیه را. از بچه یا عاقله می گیرند بالأخره آن دیه را می گیرند. حالا که این دیه را می خواهند قسمت کنند بچه جزو ورثه حساب نمی شود. سایر اموال را که می خواهند تقسیم کنند بچه جزو ورثه محسوب می شود.

سؤآل:

پاسخ: آن که به این ربطی ندارد. حاجب نیست حاجبیتش که سر جای خودش هست. کالعدم نسبت به دیه فرض می شود. نه کالعدم نسبت به ماادای دیه.

سؤال: ... یک دوم کل ما ترک دیه در آن هست با یک دوم ما بقی دیه خب این کمتر است دیگر.

پاسخ: فرض کنید که دو تا چیز می خواهیم تقسیم کنیم. فرض کنیم که دو تا میت است. یکی فقط دیه دارد و یکی ما ادای دیه دارد. دیه را جدا تقسیم می کنیم و ما ادای دیه را جدا تقسیم میکنیم. خب این بحث تمام.

سؤال:

پاسخ: آن می شود یا نمی شود خیلی وارد بحثش نشدم ممکن است شخص بگوید که نکته اش همان استقراب عرفی است، می شود القای خصوصیت کرد. توجه داشتم به این نکته حتی وقتی داشتم می گفتم توجه داشت ولی آن چون ممکن است یکی بگوید القای خصوصیت می شود کرد یا نمی شود کرد امثال اینها چون ما در واقع می گوییم که دلیل نداریم جنبه مؤاخذه دارد. ممکن است شخصی بگوید که شاید جنبه مؤاخذه داشته باشد. این شاید باعث می شود که نتوانیم از آن القای خصوصیت کنیم. این بستگی دارد که طرف چقدر بتواند القای خصوصیت کند. بحث ما این است که اگر اطلاق نداشته باشد به عنوان لا میراث للقاتل تمسک می کنیم. این بحث تمام.

بحث بعدی ما، بحث این است که دیه چگونه ارث برده می شود یک. اگر ارث برده می شود، آیا همه ورثه ارث می برند یا بعضی از ورثه ارث می برند و بعضی از ورثه ارث نمی برند. مرحله اول اینکه بگوییم دیه در حکم مال میت است. یعنی مرحله اول دیون خارج می شود و مرحله دوم، وصایا و مرحله سوم ارث. این ابتدای بحث. اینکه دیون خارج می شود، این مسئله اصلش اجماع مسلمین تقریبا برایش هست الا ابا ثور. من عبارت شیخ طوسی را بخوانم

يقضى من الدية الدين و الوصايا، و به قال عامة الفقهاء، إلا أبا ثور فإنه لا يقضى منها الدين و لا الوصية. دليلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم

خلاف جلد 4 صفحه 115 مسئله 128. یک نکته ای اینجا عرض کنم، کلمه الفقها را، در اصطلاح قبل از شهید اول اگر الفقها بگویند، اطلاقش همه فقهای مسلمین را شامل می شود و اگر فقها الطایفه یا فقها الاصابه بگویند و قید بزنند. و الا فقها علی وجه الاطلاق، قبل از شهید اول مراد کل فقهای مسلمین است. ولی شهید اول، فقه شیعه را از فقه اهل تسنن جدا می کند وقتی می گوید اجماعا یا اجماع الفقها و امثال این تعبیر هایی که هیچ قید خاصی ندارد، آنجا مرادش اجماع خصوص طایفه است. مگر اجماع المسلمین تعبیر کند که آن تعمیم دارد. این مدل چیزی است که بین قبل از شهید و بعد از شهید فرق پیدا کرده است. روایات ما هم خیلی روایات، خیلی واضح است مسئله اش من روایتش را می خوانم و خیلی بحث سندی هم نمی خواهیم بکنیم. فقط یک نکته ای بگویم، بعضی ها صحبت سر این است که این دیه ای که یقضی منه الدین و وصایا، مطلق دیه است یا دیه خطا است؟ و الا دیه ای که در مورد قصاص و امثال اینه است را شامل نمی شود. این البته بیشتر شاید بحثی که بود، در مورد دین و وصایا نبود. در مورد اینکه ارث بردن از آن دیه ها را به نظرم بحثی که صاحب جواهر مطرح می کند زاویه دیدش آن تکه آخرش است که آیا دیه، نه همین است بله. در دین و وصایا است. می گوید که دین و وصایا مستقیما به ورثه می رسد. بعضی ها عقیده شان این است که دیه عمدی که هست، آنها هم استدلالشان این است، می گویند اصل حقی که وجود دارد، حق قصاص بوده است. حق قصاص متعلقش هم ورثه هستند. ورثه آمده اند و گفته اند که به جای قصاص ما دیه قبول می کنیم. حق خودشان است دیگر دین و وصایا و امثال اینها به آن کاری ندارد. بنابراین، دیه عمد، این ترتیب دین وصایا ارث در موردش نمی آید. حالا ما روایات بحث را بخوانیم، ببینیم که آیا این روایات اطلاق دارد نسبت به دیه عمد که نسبت به دیه عمد هم، یک بحث، بحث قاعده ای است که آن را بعد بحث می کنیم. طبق قاعده آیا استدلالی که آنها کرده اند درست هست یا نیست؟ یک بحث، بحث روایات مسئله است آن هم یک بحث در مورد کل دیه است چه دیه عمد باشد چه خطا باشد، در مقابل قول ابا ثور که همچین نظری دارد که اصلا از دیه دین و وصایا خارج نمی شود کأنه به ورثه می رسد. این یک بحث. یک بحث دیگر این است که نسبت به دیه عمد. هر دو بحث را باید مطرح کرد. در جواهر و عن بعضهم تعبیر کرده است که مطلقا از دیه محروم است، ظاهرا مراد ابو ثور است و از فقهای خاصه نیست. این را نشد نگاه کنم، یک مقداری فتاوا را نگاه می کردم عجالتا فکر می کنم که، اینکه بعضی ها در مورد دیه عمد هم گفته اند که دین و وصایا از آن خارج نمی شود باید مراد عامه باشد. حالا این تتبع اقوال را بعدا، هنوز ناقص است مطالعاتم آن را بعدا عرض می کنم.

بنابراین غرض من این است که روایات را که می خواهیم بخوانیم این مطلب باید روشن شود که در روایات، از اینکه از دیه دین و وصایا خارج می شود روشن است. روایات متعدد دارد حالا می خوانیم. بحث این است که این دیه ای که از آن دین و وصایا خارج می شود، دیه ای است که اولا بالذات ثابت شده است یا دیه ای که عوض القصاص هست را هم شامل می شود؟ روایت را با این دید باید نگاه کرد.

سؤال:

پاسخ: داریم روایت را برای همین می خوانیم. با توجه به روایات مسلم است دیگر. همان روایاتی که مسلم است را داریم می خوانیم که ببینید مسلم است.

این در جلد 23 جامع الاحادیث

باب أنّ المقتول إذا كان عليه الدَّين ولم يترك مالًا يجب قضاء دينه من ديته

این یکی هست در مورد دین. در مورد وصایا هم

باب أنّ من أوصى بثلث ماله ثمّ قتل فأخذت الدّية دخل ثلثها أيضاً فى الوصيّة

این هم این باب 3 از کتاب الوصایا است. من روایاتش را امروز شروع می کنیم چند تا را می خوانیم و بقیه اش راهم، بحث های سندی جدی نمی کنیم فقط اشاره کوتاه به بعضی از چیزهایش می کنیم. جایی هم بحث داشته باشد بحث نمی کنیم چون خیلی نیاز به بحثش نیست. روایت اول از کافی نقل کرده است

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَحْيَى الْأَزْرَقِ

در بعضی از نقل ها، صفوان بن یحیی الازرق نقل شده است. در فقیه صفوان بن یحیی الازرق. این کلمه صحیحش آن جوری که در کافی هم هست، عن یحیی باید اضافه شود. صفوان بن یحیی عن یحیی الازرق است. این کلمه یحیی چون تکرار شده بوده است از این یحیی به آن یحیی پرش کرده است. یحیی ازرق، یحیی بن عبد الرحمن ازرق است که توثیق صریح دارد. هم جزو مشایخ صفوان هم هست در وثاقتش بحثی نیست.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي الرَّجُلِ قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ لَمْ يَتْرُكْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّيَةَ مِنْ قَاتِلِهِ عَلَيْهِمْ يَقْضُونَ دَيْنَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ هُوَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّيَةَ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ

روایت اطلاق دارد که حالا این دیه ای را که اخذ کرده اند، دیه ای بوده است که مستقیما مستحق آن بوده اند یا از باب مصالحه دیه را گرفته اند. این اطلاق دارد و هیچ وجهی ندارد که این را تخصیص بزنیم به صورتی که دیه عمد باشد. اصل استدلال هم، من توضیحی در مورد استدلال بدهم، اصل اشکالی که آن طرف کرده است که و هو لم یترک شیئا، اشاره به یک نکته است که موضوع من بعد وصیهٍ یوصی بها أو دین، در آیه ما ترک است. و این دیه جزو ما ترک نیست. چون ما ترک یعنی آن چیزی که میت داشته است، ترکش کرده است و خودش رفته است و این مانده است. دیه با مرگ تازه می آید. هیچ وقت میت و دیه همراه هم نبوده اند که یک زمان هم دیگر را ترک کنند. ما ترک نیست. پاسخ امام علیه السلام در واقع به اینجا بر می گردد که آن چیزی که موضوع دین است، و حالا در وصیت هم همین است، و موضوع وصیت است، مال المیت است. لازم نیست عنوان ما ترک در این مال المیت صدق کند. اگر در قرآن هم ما ترک ذکر رده است، از باب اینکه فرد متعارف مال میت ما ترک بوده است. نکته ای من اینجا توضیح دهم، یک بحث اصولی خاصی است. یک بحثی ما داریم در باب اینکه یک قیدی که در عبارت ذکر شده باشد، این قید، مفهوم سالبه جزئیه دارد. همه قیود. اگر گفتند مثلا اکرم زیدا، اگر قرار باشد همه انسان ها واجب الاکرام باشد، اکرام زیدٍ واجبٌ لغو است. چه خصوصیت دارد که شما اکرام زید را بگویید واجب است. مگر در بعضی مواردی لغویت نیست که عرض می کنم. بنابراین یک قانونی که روی این قانون در کلام آقای خوئی هم خیلی تکیه شده است و در کلام مرحوم آقای بروجردی هم به آن تکیه شده است این که بحثی که ما در باب مفاهیم داریم، بحث اثبات مفهوم به نحو سالبه کلیه است و الا اثبات به نحو سالبه جزئیه، کأنه مسلم است. من نمی خواهم بحث کنم آیا واقعا مسلم هست یا نیست چون از بعضی از کلمات استففاده می شود که همین مفهوم به نحو سالبه جزئیه را هم بعضی ها محل تردید قرار داده اند. بحث اقوال علما اش را کاری ندارم. ولی اصل این مطلب مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای بروجردی درست است که اگر یک حکمی را روی یک موضوع بردند، اگر این موضوع یک موضوع اوسع از آنها موضوع حکم ثبوتی باشد، و این موضوع هیچ خصوصیتی نداشته باشد لغو است ذکر کردنش. ولی این مطلب که مفهوم به نحو سالبه جزئیه، که در لقب هست، در وصف هست در شرط، بنا بر اینکه مفهوم هم قائل به نحو کلیه نباشیم، در همه قیودی که وجود دارد اصل، در بعضی از موارد نیست. در بعضی از موارد، حتی مفهوم به نحو سالبه جزئیه هم وجود ندارد. یکی جایی که آن فردی که ما می خواهیم بگوییم فرد خفی باشد. جایی که فرد خفی باشد، فرض کنید می گوییم اکرم السید الفاسق. این شما می گویید که اگر مطلق سادات، وجوب اکرام داشته باشند، چرا قید فاسق زدید؟ پاسخ مطلب این است که این می خواهد بگوید که فسق مانع وجوب اکرام نیست. توهم این می شود که آن اکرم السادات که هست مثلا در مورد فاسق را نمی گیرد، این می خواهد بگوید که اکرم السید الفاسق، فرد خفی را می خواهد بیان کند، این یکی.

یکی هم در جایی که آن شیء فرد متعارف باشد. فرد متعارف، به دو قسم ممکن است بیان شود. بعضی هایش مفهوم دارد و بعضی هایش ندارد. این را من فردا می خواهم توضیح دهم که با فهم این روایت روشن می شود که این روایت چه می خواهد بگوید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد